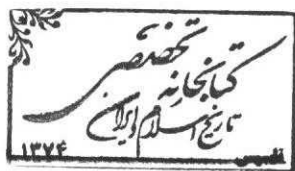


أخبار و آثار

حضرت امام رضا عليه السلام



جلد دوم

تألیف و تحقیق :
عزیز الله عطار دی

کنیز رومی را به مجلس آوردند و حضرت با وی به زبان رومی گفتگو فرمود و جاثلیق نیز گوش می داد.

امام رضا به آن کنیز گفت: محمد را بیشتر دوست داری یا عیسی را؟ گفت: قبل از این عیسی را بیشتر دوست داشتم ولی اکنون که محمد را شناخته ام او را بیشتر دوست دارم. جاثلیق گفت: اگر دین محمد را پذیرفته ای چرا عیسی را مورد بغض قرار می دهی؟

کنیز گفت: از این گفتارت به خدا پناه می برم، من عیسی را هم دوست دارم و به او مؤمن هستم، ولی محمد را بیشتر دوست دارم.

احتجاج حضرت رضا علیه السلام با مخالفان شیعه در مجلس مأمون

۷- علی بن حسن بن شعبه حرانی در تحف العقول از حضرت رضا علیه السلام احتجاجات مفصلی نقل کرده و آن اینست که مأمون علماء عراق و خراسان را در مجلس خود گرد آورده بود، و از آنان پرسید معنی این آیه شریفه «ثم أورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا» چیست؟

علماء حاضر در مجلس گفتند: مقصود همه امت می باشند، مأمون گفت: یا ابالحسن نظر شما در این باره چیست؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: من نظر آنها را قبول ندارم، عقیده من این است که خداوند متعال در این آیه شریفه عترت طاهره علیه السلام را در نظر گرفته است.

مأمون گفت: چگونه عترت را منظور داشته و امت را قصد نکرده است.

فرمود: اگر امت را در نظر گرفته بود باید همه آنها در بهشت باشند،

زیرا خداوند بعد از این فرمود: «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ».

سپس بهشت را برای آنها مقرر کرد و فرمود: «جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا» و وراثت را برای عترت طاهره قرار داده برای غیر آنان، بعد فرمود: عترت طاهره همانها هستند که در کتاب خود آنها را وصف کرده و فرموده: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» و حضرت رسول ﷺ فرمود:

«إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمْ الثَّلَاثِينَ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ، أَنْظَرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا، يَا أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَعْلِمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ».

علماء گفتند: یا اباالحسن عترت را به ما معرفی کن، مقصود از آن آل پیغمبر و یا غیر آل او هستند؟ امام رضا علیه السلام فرمود: مقصود از عترت آل پیغمبر می باشند.

علماء گفتند: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد شده که فرمود: امت من آل من هستند، و اصحاب آن حضرت نیز در یک روایت مستفیض نقل می کنند که فرمود: «آل محمد امته».

امام رضا علیه السلام فرمود: به من بگوئید آیا صدقه بر آل محمد علیهم السلام حرام است؟

گفتند: آری، فرمود: آیا بر امت هم حرام است؟ گفتند: خیر حرام نیست.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: این است فرق بین آل و غیر آل، وای بر شما شما کجا می روید؟ آیا از قرآن روگردان شده اید؟ مگر نمی دانید که ظاهر روایت نیز مختص است به کسانی که برگزیده و هدایت شده اند، و دیگران در این آیه شریفه عنوانی ندارند.

علماء گفتند: این مطلب را از کجا می‌گوئید؟ فرمود: خداوند متعال می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَ إِبْرَاهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ».

طبق نص این آیه شریفه وراثت انبیاء و کتب باید افراد متقی و هدایت شده باشند نه فساق و تبه کاران مگر نمی‌دانید که نوح (ع) از خداوند متعال درخواست کرد و گفت: بارخدا یا فرزندم جزء خاندانم هست و تو وعده دادی که خاندانم را نجات دهی.

خداوند متعال فرمود: آن فرزند از خاندانت نیست و او دنبال کارهای ناشایست می‌رود و از آنچه علم نداری از من نپرس، اینک تو را پند می‌دهم که از آنچه نمی‌دانی سؤال نکنی.

در این هنگام مأمون پرسید: آیا خداوند عترت را بر سایر مردم فضیلتی داده است؟

حضرت رضا سلام الله علیه فرمود: خداوند متعال عترت پیغمبر را بر سایر مردمان برتری داده و در قرآن مجید به این موضوع اشاره فرموده است.

مأمون گفت: در کجای قرآن به این امر اشاره کرده فرمود: در آنجا که گفته: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ»

در آیه دیگری نیز فرموده: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» بعد از این به همه اهل ایمان خطاب کرد و فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ»

یعنی کسانی که کتاب و حکمت را به آنان ارث داد و از این جهت

مورد حسد مردم قرار گرفتند و خداوند در این باره فرمود: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ» تا آخر آیه که مقصود اطاعت از برگزیدگان پاک می باشد و مقصود از «ملک» هم در این آیه شریفه اطاعت از آن مصطفین می باشد.

علماء گفتند: آیا خداوند متعال «اصطفاء» را در قرآن تفسیر کرده است:

امام رضا علیه السلام فرمود: خداوند در دوازده جای قرآن بطور آشکار معنی و تفسیر فرموده است.

اول در آیه شریفه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» وَ رَهْطَكَ الْمُخْلِصِينَ که در قرائت ابی بن کعب و در مصحف عبدالله بن مسعود چنین آمده بود، و در هنگام جمع آوری قرآن به دستور عثمان به وسیله زید بن ثابت به این صورت درآمد، و این منزلت بزرگ و شرف و فضیلت عظیم را خداوند مخصوص آل پیغمبر فرمودند.

آیه دوم درباره اصطفاء این است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» در این فضیلتها هست، که هیچ معاندی نمی تواند آن را انکار کند، زیرا در این جا فضیلت بسیار روشن و آشکار است.

آیه سوم هنگامی است که خداوند متعال خواست آل پاک پیغمبر را از دیگران تمیز دهد، از این رو به آن حضرت امر کرد تا در مباحله با نصاری نجران بگوید: «تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»

در این هنگام حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسین علیهم السلام را با خود برداشت و در مباحله حضور پیدا کرد.

پیغمبر اکرم در این جا نفس خود را با آنان قرین هم قرار داد می دانید

مقصودش از آنفسنا و آنفسکم چه بود؟ علماء گفتند مقصود خودش بود.

امام رضا علیه السلام فرمود: اشتباه می کنید، مقصودش علی علیه السلام بود، دلیل بر این سخن اینست که فرمود: **لَيْسَتْ هُنَّ بَنُو وَلِيعَةٍ أَوْ لَا بُعَثَ إِلَيْهِمْ رَجُلًا كُنْفَسِي** که در این جا علی علیه السلام منظورش بود، این خصوصیتی بود که در آن حضرت بود و دیگران در آن دخالتی نداشتند.

چهارم: حضرت رسول صلی الله علیه و آله همه اصحاب و یاران خود را از مسجد بیرون کرد جز علی علیه السلام را، در این هنگام عباس عموی آن جناب آمد و گفت: یا رسول الله ما را از مسجد بیرون کردی و علی را در نزد خود نگه داشتی.

پیغمبر فرمود: من شما را از مسجد بیرون نکردم و علی را در نزد خود نگه نداشتم، بلکه خداوند متعال دستور داد و شما را بیرون کرده و علی را نگاه داشته است، و این بیان گفته حضرت رسول است که فرمود: **«أَنْتَ مِنْ مِيزْلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى»** علماء گفتند: راجع به این گفتارت از قرآن شاهی داری؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: من اکنون در این مورد آیه ای از قرآن را تلاوت می کنم، گفتند: بخوانید فرمود: خداوند می فرماید: **«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بَيْتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً»** در این آیه منزلت هارون در نزد موسی معلوم شده و از این جا منزلت علی در نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله معلوم می گردد.

با همه اینها دلیل واضح دیگری نیز هست، و آن اینست که نبی اکرم فرمود: **«إِنَّ هَذَا الْمَسْجِدَ لَا يَحِلُّ لِحَنْبٍ وَلَا لِحَائِضٍ إِلَّا لِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ»** علماء اهل سنت گفتند: این شرح و بیان فقط در نزد شما اهل بیت هست و ما از آن

بی اطلاع هستیم.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: کدام کسی می تواند منکر ما شود، در صورتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا فَكُنْ أَرَادَ مَدِينَةُ الْعِلْمِ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا» پس در شرح و بسطی که من دادم فضیلت و شرف و سابقه و پاکی علی علیه السلام و برگزیدگی آن جناب معلوم و مشخص گردید، و جز معاندین و منکرین کسی نمی تواند آن را رد کند، و ما خداوند را سپاسگزاریم که این فضیلت را به ما بخشیده است.

اما پنجم خداوند متعال می فرماید: «وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» این خصوصیتی است که خداوند آل پیغمبر را به آن مخصوص گردانیده و آنان را بر سایر مردم برگزیده است، هنگامیکه این آیه شریفه فرود آمد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

فاطمه را بگوئید نزد من بیاید، فاطمه سلام الله علیها نزد حضرت رسول آمد فرمود: ای فاطمه فدک بدون لشگرکشی و جنگ به دست آمده است، و آن متعلق به من می باشد، و اینک به شما می بخشم و خداوند فدک را به شما و فرزندان داده است.

امام ششم خداوند متعال می فرماید: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» این خصوصیت برای پیغمبر اکرم می باشد و سایر پیامبران در آن شرکت ندارند، و هم چنین برای آل پیغمبر نیز فضیلتی است که دیگران در آن سهمی ندارند.

خداوند متعال در داستان نوح علیه السلام می فرماید: «وَايَا قَوْمٍ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرِيكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ»

در داستان هود علیه السلام فرموده: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى الَّذِي

فَطَرَنِي أَفْلاً تَعْقِلُونَ» ولیکن درباره پیغمبر ﷺ فرمود: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى».

خداوند متعال محبت آنها را از این جهت واجب گردانید که می دانست آنان هرگز از دین بر نمی گردند و گمراه نمی شوند.

هنگامی که این آیه بر حضرت رسول اکرم نازل شد، در میان مردم خطبه خواند و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: ای مردم خداوند بر شما امری را واجب گردانیده آیا می توانید امر پروردگار را انجام دهید؟ در این هنگام مردم سکوت کردند و جواب آن حضرت را ندادند، پیغمبر اکرم روز بعد بار دیگر سخن خود را تکرار کرد و کسی جواب نداد، روز سوم نیز خطبه خواند و فرمود: شما باید امر خداوند را اطاعت کنید، مردم باز سکوت کردند، پیغمبر فرمود: خداوند متعال از شما طلا و نقره و یا مأكول و مشروب نخواسته است، گفتند: پس در این صورت قبول کردیم، ولیکن اکثر آنها به گفته خود وفا نکردند.

بعد از آن حضرت رضا علیه السلام فرمود: پدرم از پدرش و او از پدرانش از امام حسین بن علی روایت کرده که مهاجرین و انصار خدمت حضرت رسول ﷺ آمدند و گفتند: یا رسول الله شما اکنون در مدینه هستید و مردم با شما رفت و آمد دارند و گاهی برای شما مهمان می رسد و نمایندگان قبائل از اطراف و اکناف برای شما می رسند و شما به مخارجی احتیاج دارید، اینک اموال ما در اختیار شما است هرچه می خواهید بردارید و خرج کنید.

در این هنگام جبرئیل امین از طرف خداوند فرود آمد و گفت: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» ای مردم بعد از من خویشانان مرا اذیت نکنید، گروهی از مردم برخاستند و گفتند: وی از این جهت گفته

ما را قبول نکرد که خویشاوندان خود را بر ما تحمیل کند، و این سخن را از نزد خود می‌گوید.

وقتی که این سخن بسیار ناروا از آنها شنیده شد این آیه فرود آمد: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَإِنْ افْتَرَيْتَهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئاً، هُمْ أَعْلَمُ بِمَا تَفْضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ».

حضرت رسول ﷺ فرستاد آن جماعت در مجلس شرکت کردند، سپس فرمود: مطلب تازه‌ای پیش آمده است؟

گفتند: آری یا رسول‌الله بعضی از ما سخنان ناروائی گفته‌اند و ما از گفته‌های آنها ناراحت شدیم، پیغمبر اکرم آیه را بر آنها تلاوت کردند و آنها سخت بگریه افتادند، بعد از این آیه نازل شد: «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ»

اما آیه هفتم خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» معاندان پس از نزول این آیه شریفه گفتند: یا رسول‌الله سلام بر شما را دانستیم چگونه است، ولیکن صلوات را برای ما بیان فرمائید که آن چگونه است؟.

فرمود: می‌گوئید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ» ای مردم شما در دین اختلافی دارید؟ گفتند: نداریم، مأمون گفت: در دین اختلافی نیست آیا در نزد شما مطلبی روشن‌تر از قرآن هست.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: تفسیر آیه شریفه «يُسِّ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ» چیست؟.

علماء گفتند: مقصود از «یس» محمد است، و در آن شکی نیست، امام رضا فرمود: خداوند متعال به محمد و آل او فضیلتی داده که به هیچ‌کس

عطا نکرده است و آن فضیلت این است که خداوند جز بر انبیاء به دیگری سلام نکرده است، و در قرآن فرموده: «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ» و نیز گفته: «سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ» و یا «سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ».

خداوند متعال نفرمود: سَلَامٌ بر آل نوح و یا سلام بر آل ابراهیم و یا سلام بر آل موسی و هارون، ولیکن فرموده: «وَسَلَامٌ عَلَى آلِ يَسَّ» یعنی آل محمد، مأمون گفت: من می دانستم در معدن نبوت شرح و تفسیر این هست.

اما آیه هشتم خداوند متعال فرموده: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ حُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى» در این آیه شریفه پروردگار متعال سهم خویشاوندان پیغمبر را با سهم آن جناب نزدیک قرار داده است، و باین وسیله بین آنها و امت فرق گذاشته است.

زیرا در این آیه ذوی القربی را در یک طرف و سایر مردم را در طرف دیگر قرار داده است، و آنچه را خداوند برای خود برگزیده برای آنها نیز اختیار کرده است.

این دستور مؤکد برای آنها تا روز قیامت هست و در کتاب ناطق به آن تصریح شده است، و اما قول خداوند متعال که فرمود: «وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ» یتیم هرگاه دوره یتیمیش پایان یابد دیگر از غنائم به او نمی دهند، ولیکن ذوی القربی تا روز قیامت سهم آنها محفوظ است، و غنی و فقیر در آن سهیم هستند، خداوند برای خود سهمی و برای رسولش نیز سهمی اختیار کرده است، و برای ذوی القربی نیز مانند خود و رسولش سهمی برگزیده است.

و در غنائم و فیه نیز برای آنان سهمی معین کرده و در اطاعت خود و رسولش نیز ذوی القربی را شرکت داده و فرموده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

أَطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ» و هم چنین در آیه شریفه: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا «ولایت خود را با رسولش و آل او قرین ساخته است، همانطور که در فیه و انفال با خود شریک و سهیم کرده است.

اما در آیه صدقات، بیان دیگری دارد در آن جا خداوند متعال فرموده: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ».

مشاهده می کنید که در این آیه مبارکه خداوند برای خود و رسول و ذوی القربی سهمی معین نکرده است، زیرا خداوند خود و رسول و اهل بیتش را از گرفتن صدقه منزّه نموده است، زیرا صدقه بر آنها حرام است، و چون صدقه از بابت کفاره پرداخت می گردد و اهل بیت پاک هستند از این رو گرفتن صدقه بر آنها حرام شده است.

اما آیه نهم خداوند متعال می فرماید: «فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» مقصود از اهل ذکر در این آیه شریفه ما هستیم.

علماء گفتند: مقصود از اهل ذکر در این جا یهود و نصاری می باشند، حضرت رضا علیه السلام فرمود: آیا ما می توانیم در صورتی که آنان ما را به دین خود دعوت کنند و بگویند دین ما از اسلام افضل است ما این دعوت آنان را قبول کنیم؟

مأمون گفت: آیا در این مورد دلیل روشنی که بتواند آنها را محکوم کند دارید؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: آری مقصود از «ذکر» رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد و «اهل الذکر» هم ما می باشیم، و در قرآن مجید در این مورد تصریح شده است، و آن اینست که خداوند فرموده: «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا

أُولَى الْأَبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ مُبَيِّنَاتٍ و ذکر در این جا رسول خدا ﷺ بوده و اهل ذکر هم ما هستیم. اما آیه دهم خداوند متعال فرموده: «حَرِّمْتُ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ وَ أَخَوَاتُكُمْ» تا آخر آیه، اینک جواب دهید اگر رسول خدا ﷺ زنده بود می توانست دختر و یا دخترزاده ام را بگیرد.

گفتند: خیر نمی توانست، بار دیگر فرمود: آیا می توانست دختر یکی از شما را بگیرد؟

گفتند: آری، فرمود: پس از این جا معلوم شد که من از آل او هستم و شما نیستید، پس شما از امت او هستید، این است فرق بین امت و آل. اما آیه یازدهم خداوند متعال در سوره مؤمن فرمود: «وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ» آن مرد پسر دائی فرعون بود.

خداوند در این آیه شریفه او را به فرعون نسبت داد و به دین او اضافه نکرد، همین طور ما را به آل مخصوص گردانید زیرا ما از آن جناب متولد شده ایم ولیکن سایر مردم به دین او نسبت داده شده اند، و این است فرق بین آل و امت.

آیه دوازدهم این است که خداوند فرمود: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» خداوند متعال ما را به این خصوصیت معرفی کرد و سایر مردم را از این خصوصیت برخوردار نکرد.

حضرت رسول ﷺ در ب خانه علی و فاطمه علیهما السلام می آمد و آنها را برای نماز و حضور در مسجد آماده می کرد و می گفت: «الصَّلَاةُ يَرْحَمُكُمُ اللَّهُ» خداوند متعال هیچ یک از فرزندان پیغمبران را مانند ما گرامی نداشت.

احتجاج حضرت رضا با مأمون

۸- علی بن محمد بن جهم گوید: یکی از روزها در مجلس مأمون حاضر شدم و حضرت رضا علیه السلام نیز در آن جا بودند. مأمون گفت: یابن رسول الله شما می گوئید پیامبران معصوم هستند، فرمود: آری گفت: پس معنی آیه شریفه «وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ» چیست؟ فرمود: خداوند متعال به آدم علیه السلام فرمود: «أَسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ».

خداوند متعال آنان را از خوردن درخت گندم بازداشت و فرمود: به آن درخت نزدیک نگردید، شیطان آنها را وسوسه کرد و گفت: خداوند شما را از نزدیک شدن به درخت نهی کرده نه از خوردن آن، شما اگر از آن درخت میل کنید دو فرشته خواهید شد و در بهشت جاودان خواهید ماند، و شیطان سوگند یاد کرد که من شما را نصیحت می کنم و قصد فریب شما را ندارم.

آدم و حواء ندیده بودند تا آن روز کسی به دروغ قسم یاد کند و آنان در اثر اعتماد به سوگند او از آن درخت خوردند.

این عمل آدم و فریب خوردن او قبل از این بود که وی به نبوت برسد، و این عملش گناه بزرگی نبود، که با ارتکاب آن سزاوار دوزخ باشد، این از گناهان صغیره بود که انبیاء قبل از نزول وحی مرتکب آن می شدند، ولیکن پس از نبوت و نزول وحی معصوم از هر گناه و خطا شد و خداوند او را برگزید، و پس از این گناه صغیره و کبیره از او سر نزد، و لذا فرمود: «وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ فَهَدَىٰ».

خداوند متعال فرموده: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» مأمون گفت: پس معنی آیه شریفه «فَلَمَّا أَتَاهَا ضَالِحًا

جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فَمَا آتَاهَا.»

حضرت رضا علیه السلام فرمود: حواء برای آدم پانصد شکم زائید، آدم و حواء با خداوند پیمان بستند و گفتند: اگر به ما کودکان شایسته‌ای مرحمت کنی ما سپاسگزار خواهیم بود، پروردگار خواسته‌های آنان را اجابت فرمود، و فرزندان سالمی به آنان مرحمت کرد.

فرزندان آدم و حواء دختر و پسر بودند، و آنها مانند پدر و مادر خود خداوند را سپاسگزاری نمی‌کردند و مقصود از «جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ» این دو دسته از فرزندان آدم و حواء می‌باشند.

مأمون گفت: گواهی می‌دهم که تو فرزند رسول خدا ﷺ هستی، و اینک معنی آیه شریفه: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي» را بیان کنید.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: در زمان حضرت ابراهیم سلام الله علیه سه دسته وجود داشتند؛ گروهی از مردم زهره را عبادت می‌کردند و گروهی ماه را و دسته‌ای آفتاب را، ابراهیم هنگامی که از مخفیگاه خود بیرون شد و شب‌هنگام زهره را دید گفت: این خدای من است؟

این مطلب را بطور استنکار و استخبار گفت، پس از اینکه زهره در افق ناپدید شد فرمود: این غروب کرد و من خدائی را که غروب کند دوست ندارم.

بعد از این حضرت ابراهیم علیه السلام نظرش به ماه افتاد و گفت: این خدای من است! و چون ماه نیز در افق ناپدید شد فرمود: اگر خداوند مرا هدایت نکند از گروه گمراهان خواهم شد.

هنگام بامداد آفتاب تابان را مشاهده کرد و گفت: این است خدای من! البته این از زهره و ماه بزرگتر است، پس از اینکه آفتاب هم غروب کرد به

پرستندگان زهره و ماه و آفتاب گفت:

ای گروه مردم من از معبودهای شما بیزار هستم و فقط خداوندی که زمین و آسمان‌ها را خلق کرده مورد توجه و پرستش من می‌باشد و من از مشرکین نیستم.

حضرت ابراهیم علیه السلام در این جا می‌خواست بطلان عقیده مشرکین را بیان کند، و ثابت نماید که زهره و ماه و آفتاب با آن خصوصیات قابل عبادت و پرستش نیستند و باید مردم خالق و آفریننده آنها را عبادت کنند، و این‌گونه برهان و احتجاج را خداوند به آن حضرت تعلیم کرده بود و در قرآن مجید می‌فرماید: «وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهُ إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ».

مأمون بار دیگر گفت: یابن رسول‌الله تفسیر آیه شریفه «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أُولَٰمُ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي» چیست؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: خداوند متعال برای ابراهیم و حی فرستاد که من می‌خواهم یکی از بندگانم را دوست خود بگیرم و اگر وی از من زنده کردن مردگان را هم بخواهد برای او انجام می‌دهم.

در این هنگام حضرت ابراهیم آرزو کرد خداوند او را دوست خود بگیرد، و از این جهت گفت: خداوند! به من نشان ده چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ تا آخر آیه.

خداوند متعال فرمود: چهار پرنده را بگیر، و آنها را درهم بکوب و مخلوط ساز و سپس هر جزئی از آن را بالای کوهی قرار بده، سپس آن پرندگان را بطرف خود دعوت کن و آنها با شتاب به سوی تو خواهند آمد. ابراهیم علیه السلام یک عقاب و یک طاووس و یک خروس و یک اردک را گرفت و آنها را قطعه قطعه کرد و به هم درآمیخت، سپس هر جزئی از آن مرغان را بالای کوهی قرار داد، و منقارهای آنان را در دست خود نگه

داشت.

ابراهیم (ع) آن پرندگان را یک یک صدا زدند، و اجزاء پراکنده آنها هر کدام در بالای کوهی آمدند و به منقارها پیوسته و بعد از چند لحظه بار دیگر بصورت اول درآمدند.

ابراهیم منقارها را از دستش رها کرد و آن پرندگان پرواز کردند، و از دانه‌هاییکه ابراهیم برای آنها ریخته بود خوردند و از آبی که در نزد آنها بود آشامیدند، و گفتند: ای پیغمبر خدا ما را زنده کردی خداوند تو را زنده کند.

ابراهیم (ع) فرمود: خداوند شما را زنده کرد، و مرگ و حیات در دست اوست، خداوند است که بر همه چیز قدرت دارد.

مأمون گفت: خداوند تو را برکت دهد ای ابوالحسن اینک تفسیر آیه شریفه «فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ» را بیان کنید.

حضرت رضا (ع) فرمود: موسی (ع) وارد یکی از شهرهای فرعون شد و از مردم آن شهر غفلت داشت. و این در وقت شب بود.

موسی (ع) مشاهده کرد دید دو نفر که یکی از آنها از پیروان او و دیگری از دشمنان او با همدیگر جنگ می‌کردند، آن مرد طرفدار موسی از وی یاری و کمک خواست تا بر دشمن خود پیروز گردد.

موسی بر دشمن او حمله آورد و با حکم و فرمان خداوند او را از پای درآورد و او در دم جان سپرد.

موسی گفت: این جنگ و جدال شما در نتیجه تحریک شیطان بود نه اینکه کار موسی از ناحیه شیطان بوده است.

مأمون گفت: پس قول موسی (ع) که گفت: «رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی» چه معنی دارد؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: موسی گفت: من بدون احتیاط وارد این شهر شدم و در این گیر و دار گرفتار شدم، خداوند مرا پیامرز یعنی بارخدا یا مرا از انظار این مردم مخفی و پنهان بدار تا آنها مرا نکشند، خداوند هم او را از گزند آنها مصون و محفوظ داشت.

موسی علیه السلام گفت: خداوند تو بمن نیرو دادی و مردی را که با من دشمن بود کشتم، و اینک با دشمنان تو جنگ می‌کنم و پشتیبان گناهکاران و ستمکاران نخواهم شد.

موسی شب را، در این شهر ماند و روز بعد هنگام صبح در حالی که ترس بر او مستولی شده بود در شهر حرکت می‌کرد، ناگهان مشاهده کرد آن مردی که دیروز از وی یاری می‌خواست بار دیگر با مردی گلاویز شده و از موسی طلب نصرت و یاری می‌کند.

موسی علیه السلام ناراحت شد و فرمود: تو مردی گمراه و ستمگر هستی، تو دیروز با مردی جنگ کردی و امروز با دیگری در حال ستیز هستی، اینک باید با تو نزاع کنم و تصمیم گرفت به او حمله کند.

مأمون گفت: یابن رسول الله تفسیر آیه شریفه «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي» را بیان کنید، چگونه موسی علیه السلام با خداوند سخن می‌گفت، ولیکن نمی‌دانست که خداوند قابل رؤیت نیست و کسی نمی‌تواند پروردگار را مشاهده کند.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: موسی بن عمران علیه السلام می‌دانست که خداوند متعال قابل رؤیت نیست هنگامی که موسی علیه السلام با خداوند سخن گفت و مناجات کرد بطرف قومش رفت و گفت: خداوند با من سخن گفت و مرا به خود نزدیک کرد، گفتند: ما به تو ایمان نخواهیم آورد تا آنگاه که پروردگار را مشاهده کنیم.

قوم موسی در این هنگام هفتصد هزار نفر بودند، و موسی در میان آنها هفتاد هزار نفر و سپس از آن میان هفت هزار و سپس هفتصد نفر و بعد هفتاد نفر را برگزید و آنان را بطرف کوه طور محل مناجات برد.

موسی (ع) آن هفتاد نفر را در کنار کوه طور نگهداشت و خود بالای کوه رفت و از خداوند درخواست کرد با وی سخن بگوید و مکالمات را بگوش آن هفتاد نفر برساند، خداوند با موسی (ع) گفتگو کرد و آنها صدای او را شنیدند.

خداوند صدائی در درخت ایجاد کرد و آن هفتاد نفر از آن درخت صداها را استماع می کردند، و چنان پنداشتند که صدا از هر طرف می آید، آنان گفتند ما تا خداوند را با دیدگان خود مشاهده نکنیم ایمان نخواهیم آورد.

هنگامی که این ادعای بزرگ را کردند و با عناد و سرکشی درخواست خود را تکرار نمودند، پروردگار صاعقه ای از آسمان فرستاد و آنها را هلاک کرد.

موسی گفت: خداوند با هلاک شدن آنها من جواب بنی اسرائیل را چه دهم؟ و آنها خواهند گفت: تو آنان را بردی و هلاک کردی، و اصلاً ادعای تو از اول دروغ بوده و خداوند هرگز با تو سخن نگفته است، و اینک آن جماعت را زنده کن و خداوند آنها را زنده کرد.

آن جماعت بار دیگر گفتند: ای موسی از خداوند طلب کن خود را به تو نشان دهد و در آن صورت خداوند را خواهی دید و ما را از چگونگی خداوند مطلع خواهی کرد.

موسی گفت: ای مردم خداوند قابل رؤیت نیست، و با چشم ظاهر دیده نمی گرد خداوند را باید به آیات و نشانه هایش شناخت، گفتند: ما

هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، مگر اینکه خداوند خود را به شما نشان دهد.

در این هنگام موسی گفت: خداوند گفته‌های این قوم را شنیدی و اینک هرچه مصلحت می‌دانی رفتار کن.

خداوند متعال فرمود: ای موسی درخواست خود را بکن، و من تو را در جهل آنها مؤاخذه نخواهم کرد، موسی گفت: بارخدا یا خود را به من نشان ده، پروردگار فرمود: ای موسی مرا هرگز نخواهی دید اینک بنگر اگر این کوه از دیدن من مقاومت کرد تو نیز مرا خواهی دید.

هنگامی که پروردگار بر کوه تجلی کرد و یکی از آیات خود را آشکار نمود کوه را از هم متلاشی ساخت و موسی علیه السلام بیهوش شد و بر زمین افتاد.

پس از اینکه به هوش آمد گفت: خداوند! تو منزّه هستی و من از خواسته خود بازگشت می‌کنم، و از نادانی قوم خود که مرا وادار به این پرسش کردند توبه می‌نمایم، و من نخستین کسی از آنان هستم که ایمان دارم تو هرگز قابل رؤیت و مشاهده نیستی.

مأمون گفت: یا ابالحسن آیه شریفه «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» را برای من تفسیر فرمائید.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: زن عزیز مصر خود را آماده ساخت که از یوسف کام دل بگیرد، و اگر یوسف برهان و حجت خداوند را ندیده بود او هم بطرف زلیخا می‌رفت، ولیکن چون یوسف معصوم بود اقدام به معصیت نمی‌کرد، و مرتکب گناه نمی‌شد.

پدرم از پدرش روایت کرد که حضرت صادق علیه السلام فرمود: یوسف صدیق تصمیم گرفت که مرتکب گناه نشود و بطرف زن عزیز نرود.

مأمون گفت: تفسیر آیه شریفه: «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» را بیان فرماید.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: آن یونس بن متابود که بر قومش خشمگین شد، و یقین کرد که ما روزی را برای او تنگ نخواهیم کرد، و در تاریکی شب و تاریکی شکم ماهی فریاد زد: خداوندی جز تو نیست و تو پاک و منزّه هستی و من از ستمکاران هستم که در این محل فارغ در شکم ماهی تو را عبادت نکنم.

خداوند متعال فرمود: اگر او از جمله عبادت‌کنندگان نبود تا روز قیامت باید در شکم ماهی بسر می‌برد.

بار دیگر مأمون پرسید یا ابالحسن آیه شریفه «حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا» را برای ما تفسیر کنید.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: خداوند متعال می‌فرماید: هنگامی که پیامبران از قوم خود مأیوس گردند، و قوم آنها گمان کنند که آنان دروغ می‌گویند در این هنگام نصرت ما به آنها می‌رسد.

مأمون گفت: تفسیر آیه شریفه «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» را بیان کنید.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: مشرکین مکه کسی را گناهکارتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌دانستند، زیرا مشرکین سیصد و شصت بت را عبادت می‌کردند.

هنگامی که حضرت رسول مبعوث شدند به آنان فرمود: باید دست از این خدایان بردارید و خدای واحد را پرستش کنید، این سخن پیغمبر برای آنها بسیار گران آمد.

مشرکین گفتند: آیا محمد همه خدایان را ترک گفته و ما را به طرف

یک خدا دعوت می‌کند، این داستان بسیار شگفت‌آور است. اشراف و بزرگان مکه گفتند: شما دست از خدایان خود بردارید و صبر داشته باشید، این درخواست محمد قابل پذیرش نیست. و ما هم چه چیزی از ملت خود تاکنون شنیده‌ایم، و این سخن تازه را محمد از نزد خود آورده و نباید به سخنان او توجه کرد و گفته‌های او را پذیرفت. پس از اینکه خداوند متعال مکه را برای آن حضرت فتح کرد فرمود: ای محمد ما برای تو فتح آشکاری کردیم، تا خداوند گناهانیکه مشرکین مکه درباره تو تصور می‌کردند بیامرزد، و آنها نتوانند توحید را منکر شوند.

پس از اینکه حضرت رسول ﷺ بر آنها پیروز شد گناهان موردنظر آنها درباره پیغمبر آمرزیده شد. مأمون گفت: یا اباالحسن آیه شریفه «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ» را برای ما تفسیر و بیان کنید.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: خداوند متعال در این جا پیغمبر خود را مخاطب قرار داده ولیکن در حقیقت امت او را در نظر گرفته است، و همین طور است آیه شریفه «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» و هم چنین آیه مبارکه «وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنَ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً».

مأمون گفت: تفسیر آیه شریفه «وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ» را بیان فرمائید.

امام رضا سلام الله علیه فرمود: حضرت رسول ﷺ به منزل زید بن حارثه رفتند و با او کاری داشتند، پیغمبر مشاهده فرمود که زن او در

حیات خود را می‌شوید.

هنگامی که چشم حضرت رسول بر وی افتاد گفت: پاک و منزّه است آن خداوندی که تو را آفرید مقصودش تنزیه خداوند بود از اینکه مردم می‌گفتند و گمان می‌کردند فرشتگان دختران خداوند هستند، و پروردگار در قرآن فرموده: «أَفَأَصْفِيكُمْ رَبِّكُمْ بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَتَّقُونَ قَوْلًا عَظِيمًا».

حضرت رسول ﷺ چون چشمش بر زن زید بن حارثه افتاد فرمود: خداوندی که تو را خلق کرده منزّه است از اینکه برای خود فرزندی اتخاذ کند که به تطهیر و شست و شو نیازمند باشد.

پس از اینکه زید وارد منزلش شد زنش گفت: حضرت رسول ﷺ به منزل آمدند، و گفتند: «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَكَ».

زید مقصود حضرت را درک نکرد و پنداشت که پیغمبر از زیبایی او تعجب کرده و این جمله را فرموده است، زید خدمت پیغمبر اکرم آمد و گفت: یا رسول الله زنم بدخلق است و در نظر دارم او را طلاق دهم.

پیغمبر اکرم به زید گفت: زن خود را نگهدار و از خداوند بترس، خداوند متعال تعداد ازواج آن حضرت را به وی گفته بود، که یکی از آنها همین زوجه زید بن حارثه بود، و زید پس از چندی زوجه‌اش را طلاق داد و وی عده‌اش را نگهداشت و پس از انقضای عده حضرت رسول ﷺ با وی ازدواج کرد، و خداوند متعال در قرآن مجید در این باره فرمود:

«فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَا كَهْلًا يَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا».

علی بن محمد بن جهم گوید: مأمون برای نماز از جای خود برخاست و دست محمد بن جعفر را گرفت و از مجلس بیرون شدند من نیز دنبال

آنها روان شدم.

مأمون گفت: برادرزاده‌ات امروز چگونه عمل کرد، گفت: وی عالم است، و ما ندیدیم که او در نزد اهل علم تحصیل کند و یا درس فراگیرد. مأمون گفت: فرزند برادرت از اهل بیت پیغمبر است و درباره آنها حضرت رسول فرموده: نیکان از عترت من و پاکان خاندان من در کوچکی حلیم و بردبار و در بزرگی داناترین مردم می‌باشند.

شما مسلمانان نباید به آنها چیزی یاد بدهید زیرا آنان از شما داناترند، آنها شما را به طریق هدایت ارشاد می‌کنند، و به راه ضلالت و گمراهی نمی‌برند و امام رضا علیه السلام به منزلش تشریف فرما شدند.

ابن جهم گوید: روز بعد خدمت آن جناب رسیدم و گفته‌های مأمون را برای او شرح دادم، و سخن محمد بن جعفر را نیز به اطلاع آن حضرت رسانیدم.

امام رضا از گفته‌های مأمون خنده‌اش گرفت و فرمود: از سخنان او مغرور نباشید که او به همین زودی مرا خواهد کشت، و خداوند انتقام مرا از او می‌گیرد.

۹- ابوالصلت هروی گوید: یکی از روزها مأمون به حضرت رضا علیه السلام گفت: چرا جدت امیرالمؤمنین علیه السلام را قسیم بهشت و دوزخ گفته‌اند؟ و معنی این حدیث چیست؟ و من هرچه فکر می‌کنم حقیقت این حدیث را درک نمی‌کنم.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: شما از پدرانیت از ابن عباس روایت می‌کنید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: محبت علی ایمان و بغض علی کفر است. گفت: آری، حضرت بار دیگر فرمود: پس به این معنی علی قسیم بهشت و دوزخ می‌باشد.

مأمون گفت: یا ابالحسن خداوند مرا بعد از تو زنده نگذارد، من اینک گواهی می‌دهم که تو وارث علم پیغمبر خدا هستی.
ابوصلت هروی گوید: پس از اینکه حضرت رضا به منزلش تشریف آوردند خدمت آن جناب رسیدم و عرض کردم یابن رسول‌الله بسیار خوب به مأمون جواب دادی.

امام رضا فرمود: ای ابوصلت من طبق عقیده او سخن گفتم، ولیکن از پدرم شنیدم که از پدران خود از علی علیه السلام روایت می‌کرد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی تو قسیم بهشت و دوزخ هستی، به آتش می‌گویی این را بگیر و این یکی را برای من واگذار.

۱۰- محمد بن اسحاق طالقانی گوید: مردی در خراسان سوگند یاد کرده بود که زنم مطلقه است اگر معاویه از اصحاب رسول خدا باشد در این مورد از فقهاء استفتاء کردند و نظر آنان را در این مورد خواستند.

فقهاء فتوی دادند که زنش قابل طلاق گفتن نیست زیرا معاویه از اصحاب رسول خدا نیست. راجع به این قضیه از حضرت رضا سلام‌الله علیه نیز سؤال کردند، فرمود: آن زن را نباید طلاق دهند.

فقهاء نامه‌ای برای حضرت رضا علیه السلام نوشتند که شما از کجا این فتوی را می‌دهید؟

امام علیه السلام در پاسخ آنها نوشت من از روایت شما این مسأله را استنباط می‌کنم، مگر شما از ابوسعید خدری روایت نکرده‌اید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به مسلمانانی که در روز فتح مکه اسلام اختیار کرده بودند فرمود: شماها خوب هستید و اصحاب من هم خوب می‌باشند، و بعد از فتح مکه دیگر هجرتی نیست، حضرت رسول در این جا هجرت را باطل کرد و آنها را بعنوان اصحاب یاد نکرد.

راوی گوید: فقهاء در این جا نظریه او را پذیرفتند.

احتجاج حضرت رضا علیه السلام با فقهاء و اهل کلام

۱۱- حسن بن جهم گوید: روزی در مجلس مأمون بودم و علی بن موسی الرضا هم در آنجا بودند، فقهاء و اهل کلام از فرق مختلف در آن مجلس گرد هم آمده و گفتگوها در آن مجلس انجام می گرفت.

یکی از حاضران گفت: یابن رسول الله امامت به چه چیز ثابت می گردد و مدعی آن را از کجا باید شناخت؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: بانص و دلیل، گفت: پس امام را از چه راه باید شناخت؟.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: امام را با علم و استجابت دعایش باید شناخت. گفت: شما اخبار آینده را از کجا می دانید؟

فرمود: ما از حضرت رسول صلی الله علیه و آله علم به آینده را فرا گرفته ایم، و این علم را از یکدیگر به ارث می بریم گفت: پس شما مطالب و اخباری که در دلهای مردم است را از کجا می توانید درک کنید، و نیت مردم را چگونه بدست می آورید و از آن اطلاع دارید.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: مگر گفته حضرت رسول صلی الله علیه و آله را نشنیده ای که فرموده: از فراست مؤمن بترسید که او به نور خداوند می نگرد. گفت: آری ما این حدیث را شنیده ایم فرمود: هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه فراستی دارد و به اندازه ایمانش و بصیرت و دانائیش به امور توجه دارد.

خداوند در ائمه اهل بیت آن نور را قرار داده و نوری که در وجود آنان هست به اندازه تمام نورهایی که در مؤمنین قرار داده می باشد.

خداوند متعال در قرآن مجید فرموده: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمُتَوَسِّمِينَ» نخستین متوسم رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد و سپس امیرالمؤمنین و بعد

حسن و حسین و امامان از فرزندان حسین علیه السلام تا روز قیامت.

راوی گوید: مأمون به آن حضرت نگاه کرد و گفت: یا اباالحسن از آنچه خداوند به اهل بیت داده ما را مطلع کنید.

امام رضا فرمود: خداوند متعال ما را با روح مقدس خود مؤید ساخته است این روح از فرشتگان نیست و جز با پیغمبر ما با پیغمبر دیگری نبوده است، و با ائمه اطهار نیز می باشد و آنان را تأیید و توفیق می دهد، و آن روح عمودی از نور است که بین ما و خداوند می باشد.

مأمون بار دیگر گفت: یا اباالحسن شنیده ام گروهی درباره شما غلو دارند و شما را از مقامی که دارید تجاوز می دهند.

امام رضا علیه السلام فرمود: پدرم از پدرانش از علی علیه السلام روایت کرده که گفت: حضرت رسول ﷺ فرمودند: مرا از آنچه هستم بالاتر نبرید، خداوند متعال را سالها بندگی کردم تا آنگاه که مرا بعنوان نبوت انتخاب کرد و برگزید، پس من قبل از اینکه پیغمبر باشم بنده او هستم.

خداوند متعال در قرآن مجید فرمود: «مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ، وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ».

علی علیه السلام فرمود: دو دسته درباره من به هلاکت خواهند افتاد و گمراه خواهند شد، دوستی که در دوستیش افراط کند و مرا از حد خود تجاوز دهد، و دشمنی که مرا مبعوض دارد و از مقامی که خداوند برای من معین کرده پائین بیاورد، و من از این هر دو فرقه بیزار هستم و به خداوند متعال از آنها شکایت دارم.

ما از کسانی که درباره ما غلو کنند برائت داریم همانطور که عیسی بن

مریم علیها السلام از نصاری برائت دارد.

خداوند متعال در قرآن مجید فرمود: «وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ».

و نیز فرمود: «لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ» و فرمود: «مَا الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ».

معنی آن اینست که آنها قضاء حاجت می کردند و مانند سایر مردم از آنها بول و غائط دفع می شد، هرکس برای پیغمبران و امامان ادعای خدائی کند و یا برای امامان ادعای نبوت نماید کافر است، و اگر برای غیر امامان نیز ادعای امامت کند ما در دنیا و آخرت از آنها بیزار هستیم.

مأمون گفت: یا اباالحسن عقیده شما درباره رجعت چیست؟

فرمود: رجعت حق است و در امت های گذشته نیز بوده است و در قرآن نیز آمده، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرچه در امت های گذشته روی داده در این امت نیز روی خواهد داد.

سپس فرمود: هرگاه مهدی که از فرزندان من می باشد ظهور کند عیسی علیها السلام با وی نماز خواهد گذارد.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: اسلام در آغاز غریب بود و بار دیگر غریب خواهد شد و خوشا به حال غرباء گفته شد یا رسول الله بعد از آن چه خواهد شد فرمود: حق به حق دار خواهد رسید.

مأمون پرسید نظر شما درباره تناسخ چیست؟
فرمود: هرکس به تناسخ عقیده داشته باشد به خداوند بزرگ کافر شده
است و بهشت و دوزخ را تکذیب کرده است.

مأمون گفت: پس عقیده شما درباره مسوختات چیست؟
حضرت رضا علیه السلام فرمود: مسوختات گروهی بودند که خداوند بر آنان
غضب و آنها را مسخ نمود، و آن قوم سه روز زندگی کردند و بعد مردند
و از آنها نسلی هم باقی نمانده است، اکنون هرچه بوزینه و خوک و غیر
آنان از حیواناتی که مسخ شده‌اند گوشت آنها حرام و قابل خوردن
نیست.

مأمون گفت: یا ابوالحسن خداوند مرا بعد از تو باقی نگذارد، به
خداوند سوگند علم درست در نزد شما اهل بیت می‌باشد، و علوم
پدرانت اینک در دست تو می‌باشد خداوند بتو از اسلام و مسلمانان
جزای نیک بدهد.

حسن بن جهم گوید: پس از اینکه حضرت رضا علیه السلام از مجلس مأمون
بیرون شدند و به منزل خود رفتند، من نیز دنبال او رفتم و با وی وارد
منزل شدم و گفتم: یابن رسول‌الله سپاس خداوندی را سزاست که
گفتگوی شما امروز نتیجه خوبی داد و مأمون از شما تجلیل کرد و
گفته‌های شما را پذیرفت و بر احترام و موقعیت شما افزود.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: ای فرزند جهم از این گفته‌ها مغرور نباش و
فریب مأمون را نخور، اگرچه او امروز مرا مورد تکریم و احترام قرار داد
و سخنان مرا گوش کرد، ولیکن بدان او در همین نزدیکی‌ها مرا با زهر جفا
خواهد کشت و به من ظلم و ستم روا خواهد داشت. و این موضوع از
پدرانم از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده و شما این حدیث را از دیگران

حفظ کن و جائی نقل و منتشر نساز.

حسن بن جهم گوید: من این مطلب را در جائی نقل نکردم تا آن‌گاه که در طوس درگذشت و با زهر جفا شهید شد و در قصر حمید بن قحطبه در کنار قبر هارون دفن شد.

احتجاج حضرت رضا علیه السلام با یحیی بن ضحاک سمرقندی

۱۲- محمد بن یحیی صولی گوید: از حضرت رضا علیه السلام خبری نقل شده که از نظر الفاظ با یکدیگر اختلاف دارند، و من در این مورد روایت درستی هم ندیدم که آن را مطابقت دهم ولیکن همین حدیث را به این طریقه که اکنون در دست دارم نقل می‌کنم. و آن اینست: مأمون دوست داشت امام رضا را در مجالس بحث و مذاکره شکست دهد اگرچه در ظاهر خلاف این را عمل می‌کرد.

یکی از روزها فقهاء و اهل کلام را جمع کرده بود که با حضرت رضا در موضوع امامت گفتگو کنند در هنگامی که امام در مجلس حاضر شد و گفتگو آغاز شد حضرت رضا علیه السلام فرمود: یکی را از میان خود انتخاب کنید با من بحث و گفتگو کند.

آنان یحیی بن ضحاک سمرقندی را که در خراسان مانند او نبود برگزیدند تا با آن جناب گفتگو کنند.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: ای یحیی آنچه در نظر داری بپرس.

گفت: در موضوع امامت گفتگو می‌کنیم، یحیی گفت: چگونه برای کسی که مردم او را برای امامت قبول نکردند تو او را امام می‌دانی و کسی که از طرف مردم به عنوان امامت برگزیده شد ترک کردی؟

امام علیه السلام فرمود: ای یحیی خلیفه اول گفت: «وَلَيْسَ بِي خَلِيفَةُ الْاَوَّلِ» و

خلیفه دوم هم گفت: بیعت ابوبکر بطور ناگهانی و بدون مقدمه انجام گرفت و اگر کسی خواست مانند او از مردم بیعت بگیرد او را بکشید. اگر ابوبکر راست گفت و او لیاقت نداشت خلیفه مسلمانان باشد، و بیعت او بطور «فلته» انجام پذیرفت پس چرا بار دیگر خلافت را به دیگری واگذار کرد و اگر دروغ گفت دروغ گو شایسته خلافت نیست. بار دیگر در منبر گفت: شیطان بر من مسلط است که مرا فریب می دهد، هرگاه راه خطا رفتم مرا هدایت کنید، پس این دو نفر چه راست گفته باشند و چه دروغ شایسته امامت و خلافت نخواهند بود، یحیی بن ضحاک نتوانست پاسخ آن حضرت را بدهد.

